

از اینترپشمال تا بی بی



B ۴
فارسی

از یک کلاغ تا بیست،

از استودیو بیرون آمدم و همان طور شروع کردم به قدم زدن و قدم زدن و قدم زدن. همان طور که قدم می زدم، دیدم جلو یک رسانه دیگر ایستاده ام به نام بی بی چهل! با خودم گفتم ببینم شرایط کاری اینجا چطور است. وقتی وارد شدم و گفتم می خواهم اینجا استخدام شوم، یک نفر آمد جلو و گفت: حالا بیا اینجا یک چیز دیگه نشونت بدم. عکس این زن و شوهر رو ببین که دست توی دست هم دارن روی برگ ای پاییزی قدم می زنن. اگه بخوای یک تیتراژ برایش بنویسی، چی می نویسی؟
خب می نویسم بهار احساسات در پاییز برگ ها!
نه دیگه. اینکه شیطننت نداره، باید تیتراژنی افشای تصاویری از رابطه صمیمانه فلانی با یک زن متاهل!
خب این که زن خودشه! دروغ نیست این مدل خبر نوشتن؟

یک عمر کار با رسانه ها!

با توجه به اینکه پانزده سال سابقه کار در یک ابر رسانه داخلی را داشتم و کار تصویری زیاد کرده بودم، تصمیم گرفتم با یکی دور رسانه خارجی هم کار کنم. شاید پیر سیددقیقادر کدام ابر رسانه بودم و چه کار تصویری انجام می دادم که در جواب باید بگویم من یک ابرمغازه بزرگ اجاره کرده بودم که مشتری ها فلش می آوردند و من توی فلششان باب اسفنجی و بقیه فیلم و سریال هارامی ریختم.

BOOM!

Saudi
سعودی
ایتنا
از میلان تا ایتنا

همان طور که توی میلان خودمان داشتیم تخمه می شکستم و به کار رسانه فکر می کردم، تصمیم گرفتم در وهله اول بروم سراغ یک رسانه به نام ایتنا پشمال که شنیده بودم پول خوبی ازین سلمان می گیرن. آنجا به من گفتند باید یک روز کار کنی تا ببینیم به درد اینجامی خوری یا نه! بعد هم مرا فرستادند پیش یکی از مجریان این شبکه خبری تا من را ارزیابی کند. او گفت: پیش از هر چیز باید بگیم خبرنگار باید شیطننت داشته باشه. بگو ببینم تا حالا ویرایش ویدئو هم داشتی؟ توشون شیطننت هم کردی؟

آره، فیلم شام عروسی پسر عموم رو داده بودن من درست کنم. تیکه اولش فیلم خانواده داماد رو قبل از اینکه غذا بیاورن گذاشتم که همه دست به سینه و مؤدب نشسته بودن، بعد بلافاصله اون تیکه از فیلم رو چسبوندم که خانواده عروس یاد هنر کاملاً باز، رون مرغ و توی حلقشون می کردن. هر کسی فیلم رومی دید، با خودش می گفت چقدر خانواده داماد جنتلمن و باکلاس بودن، ولی خانواده عروس انگار از یک سرزمین قحطی زده مستقیم اومده بودن تالا رو تا حالا توی عمرشون زرشک پلویا مرغ و نوشابه زرد رو از نزدیک ندیده بودن!
آفرین! پس اون چیزی رو که می خواستی، خیلی خوب تونستی القا کنی. الان هم این دو تا ویدئو دقیقه ای رو ببین... فقط کافیه صدای این یکی ویدئو رو بذاری روی اون یکی.
چه کاریه خب؟! هر دو تا ویدئو رو جداگانه پخش کنین.
نه دیگه! این ویدئو جمعیتشون خیلی کمه، ولی شعاراشون دقیقاً همون شعاراییه که ما دوست داریم. اون ویدئو هم جمعیتشون زیاد تره، ولی از شعاراشون ما زیاد خوشمون نیومد.
بخشین، ببخشین، ولی اینکه کلامی شه تحریف واقعیت!
تحریف رو شما کردی که خانواده عروس رو این قدر گشنه نشون دادی. ولی ما فقط چهار دقیقه ویدئو رو توی دو دقیقه خلاصه کردیم. صوت مال یک ویدئو، تصویر مال یک ویدئو دیگه. این اسمش تحریف نیست، نگرفتن زیاد وقت مخاطب محسوب می شه.

صفحه ۴

۲۹ آبان ۱۴۰۱

شماره ۵۶

قسمت هفتم
فصل جدید

پرتاب ممنوعه!

پدرم گفت: چرا ماشینمون رو نگه داشتین؟
جناب سروان گفت: از پنجره سمت شاگرد زباله پرت کردین بیرون.
پدرم گفت: آخه شیشه سمت خودم گیر کرده بود، پایین نمی اومد، مجبور شدم از پنجره سمت شاگرد پرت کنم. نمی دونم چرا کیفیت لوازمی که این قدر اومده پایین، تازه بالا برش رو عوض کرده بودم ها!
گفتم: آره بابا! کیفیت همه چی اومده پایین. حتی همین لواشکای آلو هم مثل قبل...
جناب سروان نگذاشت حرفم را ادامه دهم و گفت: فرقی نمی کنه. شما چه از شیشه سمت راننده آشغال پرت کنین، چه

از سمت شاگرد، تخلف محسوب می شه.
پدرم گفت: جناب سروان! قبول کن کار سخته موقع رانندگی شیشه عقب رو بدی پایین که آشغال پرت کنی بیرون. به خصوص که شیشه عقب ماشین برقی نیست، ازین دستیاست. تازه این پراید اسانزوف هم ندارن که از اون جا آشغال پرت کنم.
جناب سروان گفت: چرا متوجه نیستی؟ کلا پرت کردن آشغال از هر جای ماشین به بیرون تخلفه.
پدرم گفت: یعنی شمامی گی این آشغال رو به جای پرت کردن به بیرون، پرت کنم توی صورت سرنشینا؟
جناب سروان با کلافگی گفت: اصلاً نیازی نیست به صورت کسی پرت کنی. اولین سطل آشغالی که توی مسیر دیدین، پیاده